

بسم الله الرحمن الرحيم

هست کلید در گنج حکیم

انواع علوم بلاغی:

- ۱- علم معانی : شناخت احوال مخاطب و منطبق کردن کلام متناسب با شرایط مختلف مخاطب.
- ۲- علم بیان : اصول و قواعدی است که راه و رسم ایراد مطلب واحد را با الفاظ مختلف می شناساند.
- ۳- علم بدیع : فنی است که با شناختن آن میتوان کلام خود را از نظر لفظ و معنی آراست.

مفهوم فصاحت:

- ۱- آشکار شدن
 - ۲- گویا شدن و باز کردن
 - ۳- روان وبدون لکننت سخن گفتن
- فصاحت در سه موضوع قابل بررسی است:

- ۱- کلمه فصیح
- ۲- کلام فصیح
- ۳- منکلم فصیح

فصاحت کلمه :

کلمه وقتی فصیح است که هیچ کدام از چهار عیب زیر نداشته باشد .

۱- تنافر حروف : یعنی قرار گرفتن حروف در کنار هم بطوریکه تلفظ آنها سنگین باشد . مثل :

ظش = زمین خشک / نقاخ = آب زلال / مُستشزرات = مرتفعات / جمععه = صدای آسیا

هُجُج و هُجُج = نوعی گیاه / فِدوکس = حیوان درنده

۲- غرابت استعمال: یعنی واژه های قریب وکم استعمال یا چند معنی که برای آنها باید به فرهنگ لغت مراجعه کرد.

مثل: تَکَأْ كَأ = إجتماع / مُشمخِر = مرتفع / عین = چشم ، چشمه ، نفس ، و ... که در صورت

داشتن قرینه فصیح است و اگر قرینه نداشته باشد غیر فصیح است . مُسْرَج = چراغ ، شمشیر /

عشواء = شتر ، شب تاریک

۳- مخالف قواعد و قیاس صرفی: مثل: أَجَلَلْ بجای أَجَلَّ / قَوْلَ بجای قَالَ / مَدَدَ بجای مودَّة

۴- کراهت در سمع: واژه ها در گوش دلنشین نباشد . مثل :

الجرشی بجای النفس / الخنیق بجای الصَّعب

فصاحت کلام:

کلام فصیح کلامی است که هم خالی از عیوب کلمه (اجزای تشکیل دهنده کلام) باشد و هم هیچ کدام

از شش عیب زیر نداشته باشد :

۴ عیب کلام + ۶ عیب = ۱۰ عیب

۱- ضعف تألیف: یعنی کلام بر اساس قواعد نحوی ساخته نشده باشد. مثلاً: مرجع ضمیر بعد از ضمیر آورده شود.

جزی بنوهُ أبا الغیلان عن کبرٍ و حُسنِ فعلٍ کما یُجزی السنمازُ

۲- تنابع اضافات: یعنی آوردن چند اضافه پشت سرهم.

حمامة الجزی حومه الجندل اسجعی فانتِ بمرعی من سعاد و مسمع

۳- تنافر کلمات: یعنی چند کلمه ی ناهمگون که وقتی در یک جمله جمع شوند، ناسازگار باشند. نه به تنهایی.

و قبرُ حربٍ بمکانِ قفرٍ و لیسَ قُربَ قُربٍ حربٍ قُبرٍ

۴- تعقید لفظی: یعنی الفاظ در کلام طوری جایجا شده باشند که مفهوم کلام را پیچیده کرده باشند. مثل جایجایی مستثنی منه و مستثنی و یا هر بی نظمی دیگر:

و ما مثلهُ فی الناسِ إلیا مملکاً أبو أمه حیُّ أبوهُ یقاربهُ

و ما مثلهُ فی الناسِ حیُّ یقاربهُ إلیا مملکاً أبو أمه أبوهُ

مستثنی منه مستثنی مبتدا خبر

۵- تعقید معنوی: یعنی به علت ضعف معنایی. الفاظ معنی را بطور روشن بیان نمی کنند. و باعث پیچیدگی معنی می شوند.

سأطلبُ بعدَ الدارِ عنکم لتقربوا و تسکبُ عینای الذموع لتجمدا

لتجمدا: ۱- خشکی و بی اشکی چشم ۲- شادمانی

۶- کثرت تکرار: یعنی تکرار زیاد کلمات.

لو کُنتَ کتمتَ السرَّ کنتَ کما کنا و کنتَ و لکن ذاک لم یکن

متکلم فصیح: کسیکه کلمات بی عیب را می شناسد و با آگاهی به علم صرف و نحو و بلاغت و با ذوق سلیم ادیبانه که بصورت ملکه نفسانی او در آمده است، کلام خویش را ترکیب کند، متکلم فصیحی است.

مفهوم بلاغت:

۱- کلام بلیغ: یعنی علاوه بر فصیح بودن کلام، با حال مخاطب هم مطابقت بکند.

۲- متکلم بلیغ: یعنی کسیکه به لغات و واژه های زبان عربی و عیوب مغل فصاحت کلام و

کلمه آگاه است و حالات گوناگون مخاطب را می شناسد و مهارتهای سخنوری ملکه ی ذهن اوست.

*** حالات مخاطب با توجه به فطرت و اعتقاد آنها متفاوت است، بیان کلام هم باید بنا بر اقتضای

حال مخاطب باشد.

فطرت:

۱- هوش قوی (ایجاز) ۲- هوش متوسط (مساوات) ۳- هوش ضعیف و کودنی (اطناب)

اعتقادات:

- ۱- خالی الذهن (بدون تأکید) ۲- مردد (با یک تأکید) ۳- مُنکِر (با بیشتر از دو تأکید)
- هر کلام بلیغی باید فصیح هم باشد ، اما هر کلام فصیحی ممکن است بلیغ باشد یا نباشد . مثلاً با فصاحت ، جمله ی تبریکی را به انسان مصیبت زده ای بگوییم .

علم معانی

تعریف علم معانی:

علمی است که با آن اصول و قواعد احوال مخاطب شناخته می شود تا کلام را با مقتضای حال او بیان کنیم.

موضوع علم معانی:

لفظ است به اعتبار ثانی . یعنی اول شناخت صرف و نحو و در درجه دوم رعایت خصوصیات که موجب فصاحت و بلاغت می شود .

فایده ی علم معانی:

شناخت اعجاز قرآن کریم و واقف شدن به اسرار بلاغت و فصاحت و شناخت کلام خوب از بد .

واضع علم معانی : شیخ عبدالقاهر جرجانی متوفی (۴۷۱)

مأخذ و شواهد مثال: قرآن کریم ، حدیث نبوی ، کلام منظوم و منشور عربی و فارسی .

موضوعات علم معانی:

- ۱- خبر و انشاء ۲- احوال مسند ۳- احوال مسند الیه ۴- اطلاق و تقييد ۵- احوال متعلقات فعل ۶- وصل و فصل ۷- حصر و قصر ۸- مساوات ، ایجاز ، اطناب
- کلام = (مسند الیه + مسند) (محکوم الیه + محکوم به) (مخبر عنه + مخبر به) (موضوع + محمول)

مثال : العلمُ نورٌ / الحسدُ مذمومٌ /

در زبان فارسی مسند الیه در یکی از نقشهای زیر می آید :

- ۱- مبتدا : الجهلُ مهلكٌ . (الجهل) نقش مبتدا دارد و مسند الیه است .
 - ۲- فاعل : ختم اللهُ علی قلوبهم . (الله) فاعل است و مسند الیه .
 - ۳- نایب فاعل : کُتِبَ علیکم الصَّیامُ . (الصَّیام) نایب فاعل است و مسند الیه .
 - ۴- فاعل شبه فعل : و لو لا دفعُ اللهِ النَّاسَ بعضهم ببعضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ . (الله) مضاف الیه است که به مصدر (دفع) اضافه شده است .
 - ۵- اسم نواسخ : إنَّ زیداً صادقٌ . (زیداً) اسم إنَّ است و مسند الیه .
 - ۶- مفعول به اول افعال قلوب: رأیتُ اللهُ رازقاً . (الله) مفعول به اول است و مسند الیه .
- *اگر فعل قلوب متعدی به سه مفعول شود ، مفعول به دوم مسند الیه است . أعلمتُ خلیلاً سعیداً فاضلاً .
(سعیداً فاضلاً) در اصل مبتدا و خبر بوده اند .

در زبان عربی مسند به یکی از صورتهای زیر می آید :

- ۱- خبر مبتدا : **الله علیهم** . (علیم) خبر است و مسند .
 - ۲- فعل تام : وقتی که مسند فعل تام است مسند الیه آن فاعل است . **جلس محمد** . که (جلس) مسند است و (محمد) مسند الیه .
 - ۳- اسم فعل : **هیئات الخمول** . (هیئات) مسند است .
 - ۴- خبر نواسخ : **صار الجوُّ بارداً** . (بارداً) خبر (صار) است و مسند .
 - ۵- مفعول به دوم یا سوم افعال قلوب : **وجدتُ علیاً عالماً** . **أعلمتُ علیاً سعیداً عالماً** .
- کلام با دو گونه است : ۱- کلام خبری ۲- کلام انشایی

کلام خبری : کلام خبری ، خبری را بیان می کند که قابل صدق یا کذب است . و در جهان خارج واقع می شود .

کلام انشایی : کلام انشایی ، کلامی است که خبر را بیان نمی کند و قابل صدق و کذب نیست . مثل : امر ، نهی ، تعجب ، استفهام و ...

* صدق یا کذب بودن خبر : اگر بدون گوینده خبر در نظر بگیریم، هر خبری قابل صدق یا کذب است. اما در مورد آیات قرآن و احادیث، چون گوینده را ذکر می کنیم، احتمال کذب را از آن دور می سازیم. (الخبر قولٌ یحتملُ صدقاً و الکذب لذاته)

اغراض غیر اصلی خبر:

- ۱- فایده ی خبر: غرض آگاه کردن شنونده نسبت به مطلبی است که از آن بی خبر است.
- ۲- لازم فایده خبر: شنونده از خبر آگاه است و گوینده می خواهد آگاهی خود را به او اعلام کند.

اغراض غیر اصلی خبر:

- ۱- استرحام: **الهی لَإِنْ جَلَّتْ وَ جَمَّتْ خَطِیئَتِی فَعَفُوكَ عَن ذَنْبِی أَجَلٌ وَ أَوْسَعُ**
- ۲- اظهار ضعف: **قال ربّ إنی وهن العظم منی و اشتعل الرأسُ شیباً**
- ۳- اظهار تأسف: **فلما وضعتها قالت ربّ إنی وضعتها أتئی و الله أعلم بما وضعت**
- ۴- تشویق و ترغیب به کاری: **و لیس سواً عالماً و جهولاً**
- ۵- اظهار مسرت و خوشحالی : **قل جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل کان زهوقاً**
- ۶- بر حذر داشتن مخاطب از امری: **أبغضُ الحلال الی الله الطلاقُ**
- ۷- تویب و مخاطب تنبیل: **الشمسُ طالعةٌ**
- ۸- فخر و مباحات به امری: **إنّ الله اصطفانی من قریبش**

کلام خبری :

- ۱- خبر ابتدایی: مخاطب خالی الذهن است و نسبت به خبر نه مردد است و نه منکر. **قدم الأمير** .
- ۲- خبر طلبی: مخاطب نسبت به قبول خبر مردد است و باید برای قانع کردن او خبر را با تأکید بیان کرد. **أن الأمير قدم** .

۳- خیر انکاری: چون مخاطب منکر خبر است و در مقابل آن موضع گیری می کند باید خبر با بیش از یک تأکید بیان کرد. **أَلَا إِنَّ الْأَمِيرَ قَدِمَ**

* اخراج و ایراد کلام بر خلاف ظاهر: مخاطب غیر منکر را به منزله ی منکر فرض کردن. مثلاً به مسلمان تارک نماز بگوئیم: **إِنَّ الصَّلَاةَ لَوَاجِبَةٌ**. و منکر را به منزله خالی الذهن فرض کردن: **وَالْهَيْكَمُ إِلَهُ وَاحِدٌ**. و خالی الذهن را به منزله شک و مردد قرار دادن:

و لا تخاطبني في الذين ظلموا إنهم مغرقون.

طرق مختلف تأکید جمله:

۱- **إِنَّ و أَنْ** ۲- **أَلَا** (آگاه باش) ۳- (قد) در مضارع معنی تقلیل دارد و در ماضی تأکید است .
۴- (ل) که بر سر خبر **إِنَّ** می آید ۵- انواع قسم ۶- (**أَمَّا**) شرطیه : **فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ...** ۷- نون تأکید ثقیله و خفیفه . ۸- ضمیر فصل ۱۰- جمله اسمیه ۱۱- تکرار بصورت تأکید لفظی و معنوی

انواع کلام انشایی:

۱- انشای طلبی که متکلم چیزی را از مخاطب طلب می کند:

الف) امر: **إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى**.

ب) نهی: **و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالی هی أحسن** .

ج) استفهام: **هل لك حاجة؟ - أنت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم؟**

د) تمنیّ امر محال: **ألا لیت الشباب یعود یوماً فأخبره بما فعل المشیب**

ه) ترجیّ امر ممکن: **لیتینی أنجح فی الامتحان**

و) ندا: **الهی و ربی من لی غیرک؟**

* امر: گاهی صیغه ی امر برای معانی دیگری غیر از معنی واقعی آن بکار می رود:

۱- دعا: **ربّ اشرح لی صدري و یسر لی امری**

۲- التماس: **أعطني الكتاب أيها الصديق**

۳- اباحه: **كلوا و اشربوا حتی یتبین الخیط الأبیض من الخیط الأسود من الفجر** .

۴- تهدید: **إعملوا ما شئتم إنه بما تعملون بصیر** .

۵- تعجیز: **و إن كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله** .

۶- تسخیر: یعنی مسخر و منقاد قرار دادن مخاطب به فعلیکه به او امر شده است . **كونوا قرده خاسین** .

۷- تمنیّ : **الا أيها اللیل الطویل الانجلی بصبح و ما الاصبح منك بأمثل**

۸- تسویه : **و اسرؤا قولکم أو اجهروا به إنه علیهم بذات الصدور** .

۹- اهانت : **قل كونوا حجارة أو حديداً** .

۱۰- تعجب : **أنظروا كيف یفترون الله الكذب** .

* نهی : گاهی بر حسب اقتضای مقام در معنای غیر حقیقی خود بکار می رود :

۱- دعا : **ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا**

۲- التماس: لا تشرب الأفيون فإن فيه ضرراً

۳- تهدید: وقتی به خدمت گذار خود بگویی: لا تمتثل امری ثم أنظر ما وقع عليك

۴- تمنی: (یا لیلۃ الوصل لا تُقضی) یا لیل طُل یا نومٌ زُل یا صبحُ قِف لا تَطْلُع

۵- توبیخ: لا تلبسوا الحقَّ بالباطل و تکتبوا الحق و أنتم تعلمون .

• ندا: گاهی کلمات ندایی برای غیر ندا بکار می روند:

۱- اغرا: وقتی مظلومی به تو روی آورد و تو برای تشویق وی به تظلم خواهی و شکایت به او بگویی:

یا مظلومُ

۲- ندبه: وا حسین — یا حسین

۳- استغاثه: یا للمسلم للغریق!

۴- تعجب: یا لک من خلقٍ عظیم!

۵- اظهار حسرت و درد: یا لیتنی کنتُ تراباً

۶- اختصاص: أنا أفعلُ کذا أيها الرجل!

*استفهام، گاهی معنی واقعی پرسش کردن را ندارد و برای توبیخ، تقریر و انکار و یا اهداف دیگری

بکار می رود:

۱- استبطاء: مثلاً به کسیکه دعوت ما را با إهمال جواب دهد، می گوییم: کم دعوتک؟ یعنی چند بار

تو را دعوت کردم؟

۲- تعجب: ما لهذا الرسول يأكل الطعام و یمشی فی الأسواق؟

۳- تشبیه مخاطب بر گمراهی: فأین تذهبون؟

۴- امر کردن: فهل أنتم منتهون؟ یعنی (إنتهوا)

۵- نهی کردن: أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه؟ یعنی (لا تخشوه)

۶- استبعاد: انی لهم الذکری و قد جاءهم رسولٌ مبینٌ. یعنی (بعیدٌ منهم أن ینتفعوا بالذکیر و الموعظة)

۷- استیناس: یعنی با مخاطب مأنوس شدن و با او در صحبت باز کردن مانند این کلام خداوند:

ما تلک بیمینک یا موسی؟

۸- وعید: ألم تر کیف فعل ربک بأصحاب الفیل...

۹- تهکم و استهزاء: أ عقلک یسوقُ لک أن تفعلَ کذا

۱۰- تقریر: أ ضربتَ زیداً؟

بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی چگونه گور بهرام گرفت

۱۱- انکاری: أ یحبُّ أحدکم أن يأکل لحمَ أخیه میتاً

۲- انشای غیر طلبی: متکلم طالب چیزی نیست. بلکه می خواهد یک مفهوم ذهنی ایجاد کند.

(مدح و ذم - تعجب - قسم - ایجاد رابطه مالکیت و زوجیت - دعا - ادات (رُبَّ، لعل، کم خبریه) -

صیغه های عقد: بعث، زوجتُ...)

احوال مسندالیه

- *در موارد زیر بخاطر اهمیت مسند الیه ذکر آن لازم است ، نه بخاطر نقص کلام :
- ۱- هرگاه قرینه ای بر حذف مسند الیه در کلام نباشد. اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
 - ۲- ذکر مسند الیه برای متکلم یا مخاطب لذت آور باشد . الله ربی الله حسینی .
 - ۳- عدم اعتماد متکلم به هوش و استعداد مخاطب .
 - ۴- ذکر مسند الیه بخاطر تحقیر مخاطب و بی استعداد جلوه دادن مخاطب .
محمد من طلاب کلیة الآداب و علی صدیقه . محمد نعم الطلاب .
 - ۵- ذکر مسند الیه بخاطر تحقیر مخاطب و بی استعداد جلوه دادن مخاطب .
هل أخوک طالب؟ نعم أخی طالب .
- در موارد زیر می توان مسند الیه را حذف کرد :
- ۱- بخاطر اختصار ، چون قرینه روشن و قوی است . قال لی کیف أنت؟ قلت علی . (قلت أنا علی)
 - ۲- حذف مسند الیه بخاطر حفظ قافیه و سجع .
ما المال و الأهلون إلا ودائع و لأبد یوماً أن یرد الودائع (الناس)
 - ۳- بخاطر مشهور بودن مسند الیه . عالم الغیب و الشهادة . (هو عالم الغیب و الشهادة)
 - ۴- برای آزمایش کردن میزان هوش مخاطب . نوره مستفاد من الشمس . (القمر نوره)
 - ۵- وجود (ال) ذکر که دلالت بر مسند الیه دارد .
و قیل یا أرض ابلعی ماءک ... استوت علی الجودی . (الفلک که فاعل استوت می باشد و به علت داشتن (ال) ذکر که در آیات قبل آمده است الآن حذف شده است .)
 - ۶- برای بیم دادن و تحذیر و استفاده از فرصت . (هو أسد)
 - ۷- پنهان کردن از دیگران ، جز مخاطب . قتل رجلاً (قتل رجلاً)
- *مسند الیه را غالباً معرفی می آورند ، مگر در برخی مواقع که نکره آورده می شود .
- *مسند الیه وقتی معرفی است ، به یکی از اشکال معرفی می آید .
- *به جهت اغراض زیر مسند الیه را علم می آورند :
- ۱- ممتاز کردن مسند الیه از دیگران . و إذ یرفع ابراهیم القواعد و اسماعیل ...
 - ۲- به هدف مدح یا ذم کنیه آورده می شود . جاء صلاح الدین - ذهب ابو المکارم - جاء تأبط الشرا
 - ۳- برای تبرک . هل أکرمک الله؟ الله أکرمنی .
 - ۴- لذت بردن مخاطب از نام مسند الیه . تالله یا ظبیبات القاع قلن لنا لیلائی منکن أم لیلائی من البشر
 - ۵- ذکر کنیه به قصد معنی لغوی آن . ابو لهب یفسد بین الناس .
- *در اغراض زیر مسند الیه به شکل ضمیر می آید :
- ۱- خود متکلم گوینده ی پیام باشد . أنا الذی سمّتی أُمی حیدره ضرغام آجام و لیث قسورة
 - ۲- مسند الیه در حضور متکلم باشد . یا أيها الناس أنتم فقراء الی الله .
 - ۳- مسند الیه غایب باشد . هو الذی یصورکم ...

*انواع ضمیر :

- ۱- ذکرى : الله خير حافظاً و هو ارحم الراحمين .
- ۲- معنوى : عدلوا هو أقرب للتقوى . (العدل)
و لأبويه لكل واحد منهما السدس (لأبوى الميت)
* معرفه بودن مسند اليه بصورت اسم اشاره :
 - ۱- هر گاه نام يا لقب برای مسند اليه درست نباشد . هذه بضاعتنا رُدَّتْ لينا .
 - ۲- نزدیک يا دور جلوه دادن مسند اليه :
إنّ هذا القرآن يهدى للتي هي أحسن . ذالك الكتاب لا ريب فيه .
- ۳- برای تحقير مسند اليه :
فَذالك الَّذى يدع اليتيم .
- ۴- اگر مسند اليه چیزی عجيب باشد: هذا الذى ترك الأوهام حائرةً وصير العالم النحير زنديقاً
- ۵- برای با عظمت نشان دادن مسنداليه در ديد مخاطب :
هذا الذى تعرف البطحاء وطأته و البيت يعرفه و الجبل و الحرم
- ۶- کند نشان دادن ذهن مخاطب : اولئك آبائى فَجئنى بِمثلهم .
* معرفه آوردن مسند اليه بصورت موصول :
 - ۱- تشويق مخاطب به استماع : و الذى حارت البرية فيه حيوانٌ مستحدثٌ من جمادٍ
 - ۲- برای پنهان کردن مسند اليه از غير مخاطب : ما أمرتُ امتثلتُ .
 - ۳- برای آگاه کردن مخاطب به خطای خود : إنّ الذى تدعون من دون الله عبداً امثالكم .
 - ۴- برای به هراس انداختن مخاطب : فعشيتهم منى اليمّ ما غشيتهم .
 - ۵- برای مباحثات به مفهوم صله : منّا الذى منح الوائدات و أحياء الوئيد فلم تُؤدّد
 - ۶- برای اينکه مسند اليه را مورد توبيخ و سرزنش قرار دهد : قد أسأت الى الذى أحسن اليك .

*معرفه آوردن مسند اليه بواسطه (ال) :

۱- (ال) عهدى : الف) عهدى ذكرى : اسم اول نكره است و در تکرارهای بعدى (ال) دارد .

جاء رجلٌ و قلتُ للرجلِ .

(ب) عهدى حضورى : یادآور اسمى است که در حين تکلم حضور دارد . اليوم أكملت لكم دينكم .

(ج) عهدى ذهنى : در کلام ذکرى از آن نیامده است و از محتوای کلام به ذهن می آید .

ليس الذكر كالأنتى .

۲- (ال) جنسى (استغراق افراد) : بر طبيعت و کلیت جنس دلالت دارد .

الرجال قوامون على النساء . - الإنسان حيوانٌ (كل فرد)

*معرفه ساختن مسند اليه با اضافه کردن :

۱- برای رعایت اختصار : ولدى متعلمٌ بجای السعيد ولدى متعلمٌ .

۲- برای اعلام بزرگواری مضاف به مضاف اليه : جاء ولد العالم .

۳- وقتی مسند الیه دارای مصادیق فراوان باشد : **أهل الحق لا يقولون إلا الحق .**

۴- وقتی که تنها راه شناساندن مسند الیه فقط اضافه باشد : **زارنی خادم صدیقی .**
* معرفه ساختن مسندالیه بشکل منادا :

۱- متکلم در مقام یاری و استغاثه باشد : **الهی عبدک العاصی أتاک مقرأً بالذنوب .**

۲- چون مفهوم بعد از منادا دارای اهمیت خاصی است : **یا مریضُ اشرب دواک .**

۳- هر گاه متکلم هیچ نام و نشانی از متکلم نداشته باشد: **یا رجلُ أين المستشفی ؟**

*مسند الیه گاهی نکره بکار می رود تا برای اغراض خاصی مفید باشد :

۱- گاهی از مسند الیه هیچ شناختی نداریم . **كان منّا رجلٌ يسأل عنک .**

۲- اگر مسند الیه در بر دارنده افراد زیادی باشد . **و إن يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلک .**

۳- برای تقلیل . **و رضوان من الله أكبر .**

۴- برای پنهان کردن مسندالیه . **رجلٌ كان يقول أنك انحرقت عن الصواب .**

۵- برای افادت نوعیت نکره . **لكل داء دواء .**

* در چند مورد مسند الیه بر مسند مقدم می شود

۱- اگر مسند الیه از کلمات سرور آفرین باشد . **العفو عند كرام الناس مقبولٌ .**

۲- اگر مسند الیه مجازات گناهی باشد . **القصاص جزاء من قتل نفساً .**

۳- اگر مسند الیه از کلمات صدارت طلب باشد . **من صبر ظفر .**

۴- هر گاه مسند محصور باشد . **و ما محمد الا رسولٌ .**

۵- هر گاه به قصد عمومیت سلب نسبت باشد . **كل كاذب لا يفلح .**

* در موارد زیر مسند الیه مؤخر می شود .

۱- از مواردی باشد که خبر بر مبتدا مقدم است . **في الدار صاحبها .**

۲- مسند الیه بصورت فاعل یا نایب فاعل باشد .

۳- مسند الیه مبتدا و خبر ظرف و یا جار و مجرور باشد .

۴- مسند الیه محصور باشد . **ما ناجح الا علی**

احوال مسند

(ذکر ، حذف ، تقدیم ، تأخیر ، افراد ، جمله ، تقييد ، ترك قيد ، تخصيص ، ترك تخصيص ، تعريف ،

تنكير) از حالات مسند است .

اطلاق و تقييد

اطلاق : یعنی آزاد بودن مسند الیه و مسند از هر قیدی . **الله قدرٌ**

تقييد : مقید کردن مسند و مسند الیه به قيد . **و العصر إن الانسان لفي خسر .** (مقید به قسم)

انواع قيد :

۱- صفت : معلّمنا الرجلُ فاضلٌ. ۲- حال : العاقل ينظرُ الى الكائناتِ معتبراً. ۳- تأکید : سهرتُ الليلَ كلّه

۴- بدل : رأيتُ صديقي محمدًا. ۵- نواسخ : كاد الفقرُ أن يكونَ الكفرَ ۶- ادات نفی ۷- مفاعیلِ خمسَه
۸- مقید ساختنِ مسند و مسند الیه به مفهوم شرطی که مورد نظر متکلم است .

۹- واو عطف : إن فی خلقِ السّماواتِ والأرضِ و اختلافِ الليلِ والنّهارِ لآیاتٍ لاولی الألبابِ .

ملحقات فعل

هر گاه مسند بصورت فعل بیاید ، گاهی دارای متعلقاتی است و بنحوی به فعل وابسته است : ۱- ظرف
۲- جار و مجرور و ...

قصر و انواع آن

قصر ، یعنی صفت یا حالتی را به کسی یا چیزی منحصر و مخصوص کنند . یا کسی و چیزی را به صفتی محدود سازند .

قصر ، دارای سه رکن است : (مقصور - مقصور علیه - ادات قصر (طرق قصر)

طرق قصر:

۱- نفی و استثناء : لا خالقَ غیرِ الله . ۲- قصر به (إنّما) : إنّما الدنیا فناءً . ۳- تقدیم : إياک نعبد .
۵- (بل) : لا جبر و لا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین . ۶- (لا) : العزّة بالقناعة لا بکثرة المال .
ترتیب مقصور علیه در طرق مختلف آن : (آن کلمه ای که با (فقط) ترجمه می شود ، مقصور علیه است .

۱- در نفی و استثناء : مقصور + مقصور علیه

۲- در (إنّما) : مقصور + مقصور علیه

۳- در تقدیم : همان لفظ مقدم ، مقصور است .

۴- در (بل و لکن) : مقصور + مقصور علیه

۵- در (لا) : مقصور علیه + مقصور

انواع قصر :

۱- قصر نسبی و اضافی : آنست که امکان تغییر و تحول در مقصور و مقصور علیه باشد .
ما خالدٌ الا شاعرٌ .

۲- قصر حقیقی : آنست که مقصور در هر شرایط زمان و مکانی منحصر به مقصور علیه است .
ما خالقٌ الا الله .

اقسام چهار گانه ی قصر :

۱- قصر صفت در موصوف (اضافی) : لا طیبب الا خلیل . صفت طباّبت منحصر به خلیل است .
۲- قصر موصوف در صفت (اضافی) : و ما محمدٌ الا رسولٌ ... که محمد را منحصر به صفت رسالت کرده است .

۳- قصر صفت در موصوف (حقیقی) : **لا معبود الا الله** . صفت معبودیت منحصر به خداوند است .

۴- قصر موصوف در صفت (حقیقی) : این نوع دارای مثال و مصداق نیست ، زیرا منحصر کردن یک موصوف در یک یا چند

صفت بصورت واقعی مشکل است . مثلاً در مثال (**ما الله الا خالق**) خداوند فقط خالق نیست بلکه رزاق و ... هم هست .

انواع قصر اضافی :

۱- قصر افراد : صفتی که میان چند نفر مشترک است ، متکلم آن را به یک یا چند نفر تخصیص می دهد **إِنَّمَا الْمُجْتَهِدُ عَلِيٌّ** .

۲- قصر قلب : مخاطب در متصف بودن موصوفی در اشتباه است و متکلم ذهن او را به جای دیگر منتقل می کند . مثلاً مخاطب

معتقد باشد که (سعید طیب است) و متکلم بگوید : **إِنَّمَا الْخَلِيلُ طَيْبٌ** .

۲- قصر تعیین : مخاطب می داند که یکی از دو نفر دارای صفتی هستند اما نمی داند کدامیک دارای آن صفت هستند . و متکلم

شخص دارای آن صفت را برای مخاطب تعیین می کند . **الْفَقِيه هَذَا لَا ذَاك** .

وصل و فصل

وصل: پیوند دو جمله بوسیله ی واو عطف ، بمنظور مشارکت دادن آنها در اعراب و احکام مورد نظر .

فصل: نیاوردن واو عطف میان دو جمله بطوریکه هر کدام یک جمله مجزا باشند .

موارد وصل :

۱- مشارکت دادن جمله دوم در احکام جمله ی اول :

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً . در اختیاری بودن

هر دو جمله یا انشایی بودن آنها : **خُذْ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاعْرَضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ** .

۲- برای رفع سوء تفاهم مخاطب (واو) آورده می شود : **هل المريض جيدٌ؟ لا وشفاه الله!**

✽در بعضی موارد یک جمله خبری است و جمله ی دیگر انشایی است و با این حال میان آنها

(و) آورده می شود . در این صورت یا جمله خبری در ظاهر خبری است یا جمله انشایی در ظاهر

انشایی است . **إِذْهَبْ إِلَى صَدِيقِي وَتَقُولْ لَهُ كَذَا** .

موارد فصل :

۱- کمال اتصال : میان دو جمله طوری هماهنگی باشد که گویی جمله دوم از حیث محتوا در حکم

جمله اول باشد . جمله دوم (بدل ، تأکید)

أَقُولُ لَهُ أَرْحَلُ تُقَيِّمَنَّ عِنْدَنَا وَالْأَفْكَانُ فِي السَّرِّ وَالْجَهْرِ مُسْلِمًا

۲- کمال انقطاع : دو جمله هیچ ارتباطی با هم ندارند . (خبری - انشایی)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ .

۳- شبه کمال اتصال : میان دو جمله ارتباط نیست. اما گویی جمله دوم پاسخی است به جمله اول .

و ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء

۴- شبه کمال انقطاع : همراه دو جمله ، جمله سومی هست که می توان آن را به یکی از دو جمله اول و

دوم عطف داد . بنابراین میان سه

جمله واو آورده نمی شود . و تظن سلمی اننی ابغی بها بدلاً اراها فی الضلال تهیم

۵- میان دو جمله از یک سو تناسب است و از سوی دیگر قصد متکلم اعلام عدم تشریک است .

و إذا خلوا الی شیاطینهم قالوا إننا معکم إنما نحن مستهزؤون * الله يستهزی بهم ...

ایجاز ، اطناب ، مساوات

مساوات : لفظ و معنی با هم برابر و مساویند . من حفر بئراً لأخیه وقع فیہ .

ایجاز : لفظ کوتاه است و معنی زیاد . ۱- ایجاز به حذف : من أنت ؟ علی ۲- ایجاز قصر : خود لفظ

کوتاه است . و لکم فی القصاص حیاة .

* اگر کوتاهی لفظ بیش از حد مطلوب باشد ، و شنونده را با مشکل مواجه سازد ، ایجاز مُخل می نامند.

اطناب: با الفاظ زیاد معنی کمی ارائه می شود . اگر با اطناب کلام مفیدتر شود ، از بلاغت برخوردار

است . اما اگر هیچ فایده ای نداشته باشد ، اطناب مُمل است .

الف (تطویل : یعنی آوردن چند کلمه که یکی از آنها کافی است . و حذف هر کدام فرقی نداشته باشد .

الفی قولها کذباً و میناً .

ب (حشو : همان تطویل است اما در اینجا مشخص است کدام لفظ زائد است و نیازی به ذکر آن نیست

. و اعلم الیوم و الأمس قبله .

انواع اطناب:

۱- ذکر خاص بعد از عام : حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی .

۲- ذکر عام بعد از خاص : رب اغفر لی و لوالدی و لمن و جب حقّه علیّ و ...

۳- ایضاح بعد از ایهام:

یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارةٍ تُنجیکم من عذاب الیم . تؤمنون بالله و رسولہ و ...

۵- ایغال : کلام را با جمله یا شبه جمله ای بیان می دهند که متضمن مبالغه در محتوا است

و الله یرزق من یشاء بغير حساب .

۵- تکرار : کلاً سوف تعلمون ثم کلاً سوف تعلمون .

۶- تذلیل : تعقیب جمله با جمله ای دیگر برای تأکید محتوای جمله اول .

قل جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل کان زهوقاً .

۷- احتراس یا تکمیل : در کلام که توهّم خلاف مقصود باشد ، در وسط یا آخر جمله چیزی می آورند

که این توهّم را از بین ببرد .

و سقی دیارک غیر مُفسدها صوب الربیع و دیمه تهمی (باران بدون رعد که سیلان می کند)

۸- تنمیم: برای زیبایی و ظرافت معنی است نه رفع توهم خلاف مقصود.

و يُطعمون الطَّعامَ على حَبِّه مسكيناً و يتيماً و اسيراً .

۹- اعتراض: در اثنای کلام می آید برای توضیح دادن . و يجعلون لله سبحانه البنات و لهم ما يشتهون .

علم بیان

فن بیان: آگاهی از مجموعه اصول و قواعدی است که با آن راه و رسم ایراد مطلب واحد با عبارات متعدد شناخته می شود .

موضوع علم بیان: تشبیه ، کنایه ، مجاز و استعاره است .

واضع علم بیان: ابو عبیده ، صاحب مجاز القرآن - جاحظ - قدامة و ابو هلال عسکری و عبد القاهر جرجانی .

* دلالت ، یعنی چه ؟ پی بردن به پیامی که یک لفظ یا نمادی رساننده آنست .

۱- دلالت عقلی: یعنی پی بردن به چیزی به حکم عقل مثلاً از مصنوع به صانع .

۲- دلالت طبیعی: یعنی پی بردن به چیزی به حکم طبیعت . مثلاً از رنگ پریدگی به ترس .

۳- دلالت وضعی: یعنی پی بردن به چیزی به حکم قرارداد :

الف (دلالت وضعی غیر لفظی: علائم رانندگی . ب) دلالت وضعی لفظی: الفاظ و لغات در میان ملل مختلف .

انواع دلالت وضعی لفظی:

۱- استعمال لفظ در مقابل تمام معانی آن: رجل = انسان مذکر

۲- لفظ در معنی قسمتی از موضوع له: يجعلون أصابعهم في آذانهم . (منظور نوک انگشتان

است .)

۳- لفظ ، معنی موضوع له ندارد . بلکه در معنی یکی از لوازم موضوع له بکار می رود: اسد =

انسان شجاع

حقیقت: یعنی کاربرد لفظ در معنی واقعی موضوع له . اسد = حیوان درنده

مجاز: یعنی کاربرد لفظ در غیر معنی موضوع له . اسد = انسان شجاع

بلیغ ترین سخنان به ترتیب ، عبارتند از کنایه - مجاز مرسل - استعاره - تشبیه

تشبیه

تشبیه یعنی همانند کردن چیزی به چیز دیگر در صفت یا صفاتی . دارای چهار رکن است ، که دو رکن آن اصلی و دو رکن فرعی است .

ارکان تشبیه :

۱- طرفین اصلی تشبیه : الف (مشبه : لفظی است که آن را به چیزی مانند می کنیم .

ب) مشبه به : چیزی است که مشبه را به آن مانند می کنیم .

۲- ارکان غیر اصلی:

الف (وجه شبه : صفت مشترک میان مشبه و مشبه به است که در مشبه به قوی تر است .

ب (ادات تشبیه : ۱- اسم : مثل ، شبه ، نحو ، شبهه ۲- فعل : یشبه ، یضارع ۳- حرف : ک ، کأن

مثال : ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ .

مشبه ادات و مشبه به وجه شبه

• تشبیه از جهات گوناگون تقسیماتی دارد :

۱- تشبیه به اعتبار حسی و عقلی بودن طرفین .

الف (هر دو حسی هستند . خلق الله الإنسان من صلصالٍ كالفخار .

ب (هر دو عقلی هستند . الجهلُ كالموت .

ج (یکی از مشبه یا مشبه به حسی است و دیگری عقلی است .

الطَّيِّبُ الْمَوْتُ كَالْمَوْتِ - الْحَسَدُ كَالنَّارِ يُحْرِقُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَاتِ .

۲- تشبیه به اعتبار مفرد و مرکب بودن طرفین تشبیه :

الف (گاه هر دو طرف تشبیه مفرد هستند . العلمُ كالتورِ .

ب (گاه هر دو طرف تشبیه مرکبند . كَأَنَّ سَهْبًا وَالنَّجْمُ وَرَاءَهُ صفوفُ صلاةٍ قام فيها امامها

ج (گاه یکی از مشبه یا مشبه به مفرد و دیگری مرکب است .

جليس الصادق كالأخ . - الكتاب كالمعلم الرووف .

۳- تشبیه به اعتبار تعداد طرفین :

الف (تشبیه ملفوف : مشبه اول + مشبه دوم / مشبه به اول + مشبه به دوم

شَعْرُهُ وَوَجْهُهُ وَقَدُّهُ كَلِيلٍ وَبَدْرٍ وَسُرُورٍ .

ب (تشبیه مفروق : مشبه اول + مشبه به اول / مشبه دوم + مشبه به دوم وَوَجْهُهُ كَبَدْرٍ وَقَدُّهُ كَسُرُورٍ

ج (تشبیه تسویه : چند مشبه + یک مشبه به شَعْرُ الْحَبِيبِ وَحَالِي كلاهما كالليالي

د (تشبیه جمع : یک مشبه + چند مشبه به قول الحق كالتورِ يضيئ القلب و كالسيف ...

۴- تشبیه به اعتبار ادات تشبیه :

الف) تشبیه مرسل : اگر ادات تشبیه حذف نباشد . العلم كالتور ضياءً .

ب (تشبیه مؤکد : اگر ادات تشبیه حذف باشد . العلم نورٌ ضياءً .

۵- تشبیه به اعتبار وجه شبه :

الف) تشبیه مفصل : اگر وجه شبه حذف نشود . العلم كالتور ضياءً .

ب (تشبیه مجمل : اگر وجه شبه حذف شود . العلم كالتور .

ج (تشبیه بلیغ : اگر ادات تشبیه و وجه شبه هر دو حذف شوند . العلم نورٌ .

تشبیه مؤکد + تشبیه مجمل = تشبیه بلیغ

* تشبیه مقلوب : برای مبالغه مشبه به را به مشبه مانند می کنند .

فِي طَلْعِهِ الْبَدْرُ شَيْءٌ مِنْ مَحَاسِنِهَا وَلِلْقَضِيْبِ نَصِيْبٌ مِنْ تَشْبِيْهِهَا

* تشبیه تمثیل : وجه شبه یک امر انتزاعی از مجموعه معانی است که از صفات مشترک میان مشبه و مشبه به به دست می آید .

مَثَلُ الَّذِيْنَ يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِيْ كُلِّ سَنَبِلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ .

* تشبیه ضمنی : مصراع دوم در ظاهر مثلی مستقل است که به طور ضمنی و پنهان در حکم مشبه به است برای مصراع اول .

فَاِنْ تَفَقَّيْ اَلْاَنَامَ وَ اَنْتَ مِنْهُمْ فَاِنْ الْمَسْكُ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ

اغراض تشبیه :

- ۱- بیان امکان مشبه و وجود آن: فَاِنْ تَفَقَّيْ اَلْاَنَامَ وَ اَنْتَ مِنْهُمْ فَاِنْ الْمَسْكُ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ
- ۲- بیان حال مشبه : اِذَا قَامَتْ لِحَاجَتِهَا تَنَتَّ كَاَنْ عَظَامَهَا مِنْ خَيْرَانَ
- ۳- بیان مقدار حال مشبه : كَاَنْ مِشِيْتِهَا مِنْ بَيْتٍ جَارَتِهَا مَرُّ السَّحَابِ لَا رِيْثٌ وَ لَا عَجَلٌ
- ۴- تقریر حال مشبه و تشبیت آن در ذهن شنونده : اِنْ الْقُلُوْبُ اِذَا تَنَافَرَتْ وَ دُهَا مِثْلُ الزَّجَاجَةِ كَسْرَهَا لَا يَجْبُرُ وَ اِذَا اِشَارَ مُحَدَّثًا فَكَاَنَّهُ قَرْدٌ يُقَهِّقُهُ اَوْ عَجُوْرٌ تَلْطِمُ
- ۵- تقبیه مشبه : كَاَنَّا شَمْسٌ وَ الْمَلُوْكُ كَوَاكِبٌ اِذَا طَلَعَتْ لَمْ يَبْدَ مِنْهُمْ كَوَكَبٌ
- ۶- مدح مشبه : اُنْظُرْ اِلَى الْفَحْمِ فِيْهِ الْجَمْرُ مُتَقَدِّمٌ كَاَنَّهُ بَحْرٌ مَسْكٍ مُوَجَّهٌ اِلَى الْذَهَبِ
- ۷- استطراف مشبه : یعنی مشبه را امری عجیب نشان دهند.

استعاره

استعاره یعنی به عاریت گرفتن در معنی مجازی ، که با کمک قرینه صارفه بر اساس مشابهت ، معنای حقیقی را می یابیم . در واقع

استعاره ، یک نوع تشبیه است که یکی از طرفین آن حذف شده است .
مُستعار = لفظ عاریتی / مستعبر = متکلم ، که لفظ را عاریه می گیرد . / مستعار منه = معنی حقیقی لفظ / مستعار له = معنی مجازی لفظ

طرفین استعاره = مستعار له (مشبه) + مستعار منه (مشبه به)

انواع استعاره :

۱- استعاره مصرّحه یا تصریحیه : مشبه به ذکر می شود و مشبه حذف است . (استعاره حقیقیه)

فَأَمْطَرَتْ لَوْلَا مِنْ نَرْجِسٍ وَ سَقَّتْ وَرْدًا وَ عَضَّتْ عَلَي الْعِنَابِ بِالْبَرْدِ
العبرة العين الخد الشفة الإنسان

۲- استعاره تخیلیه یا مکنیه : مشبه ذکر می شود با لوازمی از مشبه به . از آن جهت به آن تخیلیه می گویند که با نیروی عقل متصور نیست بلکه با تخیل متصور می شود .

اِذَا الْمَنِيَةُ اَنْشَبَتْ اَطْفَارَهَا الْفَيْتُ كُلُّ تَمِيْمَةٍ لَا تَنْفَعُ مَرْغٌ ، حَيْوَانٌ دَرْنَدَةٌ اَيْسَتْ كَهْ

دارای چنگال است . خود حیوان ذکر نشده است اما چنگال که از لوازمات حیوان است ذکر شده است .
۳- استعاره تمثیلیه : در واقع ضرب المثلی است که معنی موضوع له آن مقصود متکلم نیست بلکه معنی مشابه آن که معنایی مجازی

است مد نظر است . (عاد السیف الی قرابه) یعنی شمشیر به غلافش بازگشت . در باره انسان فعالی گویند که به موطنش برگشته .

۴- استعاره مطلقه : آنست که چیزی از ملائمت مستعار له و مستعار منه در آن ذکر نشود .

۵- استعاره مجردة : آنست که فقط ملائمت مستعار له در آن ذکر شود . **رَأَيْتُ بَحْرًا فِي قَصْرِ يُعْطَى .**

۶- استعاره مرشحه : آنست که تنها ملائمت مشابه به در آن ذکر گردد .

اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم .

۷- استعاره اصلیه : آنست که لفظ مستعار در آن اسم جنس است . مثل استعاره لفظ (اسد) برای انسان شجاع .

۸- استعاره تبعیه : آنست که لفظ مستعار ، فعل یا از مشتقات فعل و یا حرف باشد .

الجدى قاتل اللص . (ضاربه)

۹- استعاره وفاقیه : آنست که اجتماع طرفین استعاره در یک چیز قابل جمع باشد .

أو من كان ميتاً فأحييناه (ضالاً هديناه)

۱۰- استعاره عنادیه : آنست که اجتماع طرفین استعاره در شئی واحد ممکن نباشد . مثل استعاره (میت) برای حیّ جاهل

۱۱- استعاره تهکمیّه : آنست که بر سبیل مزاح لفظی را برای نقیض آن استعاره آورند .

مثلاً به انسان ترسو بگویند : **رَأَيْتُ اسدًا .** به انسان بخیل : **رَأَيْتُ حائماً** - به دوزخیان :

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابِ أَلِيمٍ (قرآن کریم)

قرینه صارفه : علامت و نشانه ایست که ذهن مخاطب را از معنای حقیقی منصرف می سازد و به معنای مجازی متوجه می کند . (قرینه مانعه)

قرینه حالیه : حالت کلام و سیاق آن خود ، دلالت دارد بر معنی غیر حقیقی .

قرینه مقالیه : در کلام لفظ یا الفاظی ذکر می شود که از آنها پی به معنی غیر حقیقی می بریم ، مراد معنی مجازی است .

مجاز

مجاز: یعنی کاربرد کلمه در غیر معنی حقیقی و ما وضع له ، با علامت مشابهت و قرینه صارفه (استعاره) مجاز مرسل : یعنی کاربرد لفظ در غیر معنی حقیقی آن با قرینه صارفه و علاقه غیر مشابهت .

انواع علاقه :

۱- سببیه : ذکر سبب و اراده مسبب . **رَعَتِ الْمَاشِيَةَ الْغَيْثَ . منظور از الغيث ، المطر است که باعث رویش گیاهان است .**

۲- مسببه : ذکر مسبب و اراده سبب:

يُنزَلُ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا . رزق به سبب باران است . پس سبب ، المطر است .

۳- کلیه : ذکر کل و اراده جزء .
يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ . . . منظور از (أصابعهم) ، أناملهم است .

۴- جزئیه : ذکر جزء و اراده کل .
نَشَرَ الْحَاكِمُ عَيْونَهُ فِي الْمَدِينَةِ . (جاسوسان)

۵- لازمیة : ذکر لازم و اراده ملزوم .
طَلَعَ الضَّوْءُ . (الشَّمْس)

۶- عملزومیة : ذکر ملزوم و اراده لازم .
مَلَأَتِ الشَّمْسُ الْمَكَانَ . (الضَّوْء)

۷- آلیه : ذکر وسیله ای که بواسطه آن چیز دیگر که از آن منتج شود اراده شود .

اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ . (ذكراً حسناً)

۸- مکان : به اعتبار گذشته .
آتوا اليتامى أموالهم .

۹- ما یکون : به اعتبار آینده .
إِنِّي أَرَانِي أَعْرَصُ خَمْرًا . - لا يلدوا الا فاجراً و كفّاراً .

۱۰- حالیة : ذکر حال و اراده محل .
ففى رحمة الله هم فيها خالدون . (الجنة)

۱۲- محلیة ذکر محل و اراده حال .
فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (النَّاس) - يقولون بأفواههم . (لسانهم)

۱۳- بدلیة : ذکر چیزی بجای چیز دیگر .
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ . (أدیتم)

۱۴- مبدلیه : ذکر چیزی مبدل از چیز دیگر .
أَكَلْتُ دَمَ الزَّيْدِ . (دیته)

۱۵- مجاورت : ذکر چیزی بجای چیز دیگر بخاطر مجاورت .
كَلَّمْتُ الْجِدَارَ وَ الْعَامُودَ . (الجالسين)

۱۶- اشتقاق و تعلق : الف) مصدر بجای اسم مفعول .
طَعَنَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ (مصنوع)

ب) اسم فاعل بجای مصدر .
لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ (تكذيب)

ج) اسم فاعل بجای اسم مفعول .
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (معصوم)

د) اسم مفعول بجای اسم فاعل .
حِجَابًا مُسْتَوْرًا (ساتراً)

مجاز عقلی : اسناد فعل یا شبه فعل (مصدر ، اسم فاعل ، اسم مفعول) به غیر فاعل واقعی و حقیقی .

جرى الماء: آب جاری شد (فاعل حقیقی) جری النَّهْرُ : رودخانه جاری شد (نسبت فعل به

فاعل غیر حقیقی)

* در مجاز عقلی دو چیز لازم است : ۱- قرینه صارفه ۲- چیزی که فعل به آن نسبت داده می شود. و با

فعل در ارتباط است .

اسناد فعل به مسبب آن : هزم القائد العدو . (الجنود) بَنَتِ الْحُكُومَةُ الْجَامِعَةَ . (البناء)

کنایه

کنایه: یعنی در پرده سخن گفتن . کاربرد لفظ در غیر معنی حقیقی بدون قرینه صارفه و با علاقه غیر

مشابهت .

* تفاوت کنایه با مجاز : مجاز دارای قرینه صارفه است اما کنایه بدون قرینه صارفه است . در کنایه

معنی حقیقی لفظ هم جایز است .

* تفاوت کنایه و استعاره : ۱- علاقه در استعاره مشابهت است و در کنایه غیر مشابهت .
 ۲- در استعاره قرینه صارفه وجود دارد ولی در کنایه هیچ قرینه ای وجود ندارد .

اقسام کنایه : ۱- ذکر موصوف و اراده صفت.

۱- طویل النجاد ، رفیع العماد و ساد عشیرهٔ امردا (جوانمرد و شجاع و دلیر)
 ۲- ذکر صفت و اراده موصوف . وَدَعَّ السَّرَّ فِي مَوْطِنِ اسْرَارِهِ . (القلب الذی موطن السر)
 ۳- کنایه نسبت و اسناد . إِنَّ السَّمَاحَةَ وَالْمَرُوءَ وَالنَّدَى فِي رَقَبَةٍ ضُرِبَتْ عَلَى ابْنِ الْحَشْرَجِ
 *کنایه گاه بدون واسطه مفهوم است . (قریبه) زیدٌ طویل النجاد . که بلندی حمایل شمشیر کنایه از بلند قامتی است .

کنایه گاه با واسطه مفهوم می شود . (بعیده) کنیر الرماد (زیادی خاکستر ، زیادی آشپزی ، مهمان زیاد ، مهمان نوازی ، سخاوت)

بدیع

بدیع : نوآوری و تقلید است و در اصلاح ، آرایش لفظی و معنوی کلام است تا مقبول مخاطب باشد .
 واضع علم بدیع : عبدالله بن معتمر عباسی - قدامه بن جعفر الکاتب و ...
 آرایشهای بدیعی:

۱- آرایشهای لفظی : جناس ، سجع ، تصحیف ، موازنه ، ترصیع ، تشریح ، رد الصدر الی العجز و ...
 ۲- آرایشهای معنوی : توریه ، استخدام ، استطراد ، افتنان ، طباق ، مقابله ، ارداد ، مراعات نظیر و ...
 جناس: یعنی آوردن دو کلمه از یک جنس در نظم یا نثر که معنی آنها با هم متفاوت باشد . اگر دو کلمه همجنس از نظر تعداد حروف ، نوع حروف ، شکل حروف ، ترتیب حروف و تمام حرکات و سکانات مثل هم باشند ، جناس تام نام دارد و اگر کوچک ترین تفاوت ظاهری با هم داشته باشند ، جناس ناقص نام دارد . دوام الحال من الحال . - الهوی مطیبه الهوان .
 * (تنوین) و (ال) که از نشانه های نکره و معرفه هستند ، جزء اختلاف نیستند .

یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعه .

* اگر متجانسان از یک نوع (دو اسم ، دو فعل ، دو حرف) باشند ، جناس متمائل مینامند . و اگر نوع آنها با هم متفاوت باشد ، جناس

مستوفی گویند . ما مات من کرم الزمان فانه یحیی لدی یحیی بن عبد الله (جناس تام مستوفی)
 * اگر یکی از دو لفظ جناس مفرد و دیگری مرکب باشد ، آن را جناس مرکب گویند . در صورتیکه لفظ مرکب از یک کلمه و جزئی از یک کلمه دیگر باشد ، مرفو نامند .

إذا ملک لم یکن ذا هبه فدعه فدولته ذاهبه (جناس تام مرکب متشابه)

*در جناس ناقص . اختلاف در تعداد حروف را (جناس زائد) و اختلاف در حرکات را (جناس محرف) و اختلاف در نقطه را (جناس مصحف) و اگر اختلاف در جایجایی حروف باشد آن را (جناس قلب) می نامند .

سجع: همان قافیه در نظم است و سجعهای آیات قرآن را فاصله گویند . ألم نجعل الأرض مهاداً و الجبال اوتاداً .

*سجع سه نوع است:

۱- اگر سجعها در وزن و حرف و روی یکی باشند ، سجع متوازی هستند .

۲- اگر سجعها در وزن یکی باشند و در روی مختلف ، سجع متوازن گویند .

۳- اگر سجعها در وزن مختلف و در حرف روی یکی باشند ، سجع مطرف گویند .

موازنه: تساوی فاصلتین است . یعنی تساوی دو کلمه آخر یا دو فقره یا دو مصراع . نمازقُ مصفوفه و زرابی مبنوثة .

قلب : یعنی اگر کلام را از آخر به اول بخوانیم ، همان می شود . **كل في فلك - و ربك فكبر** .

تشریح: همان ذو قافیتین است . عقل و فرمان کشیدنی باشد عشق و ایمان چشیدنی باشد (فرمان و ایمان) (کشیدنی و چشیدنی)

رد الصدر الي العجز: کلمه اول را به آخر بردن است . **و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه**

صدر	حش	عجز
-----	----	-----

طباق: آوردن کلمات مقابل هم در نظم یا نثر است . (دو اسم متضاد) یا (دو فعل متضاد) یا (دو حرف متضاد)

هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن - لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف

هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون .

مقابله : دو عبارت و مفهوم را در مقابل هم قرار دادن است . **یحلّ لهم الطّیبات و یحرّم علیهم الخبائث** .

مراعات نظیر : آوردن دو یا چند کلمه ای که با هم متناسبند .

اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم .

ایهام تناسب : یعنی دو معنی غیر متناسب را به دو لفظ تعبیر نمایند که یکی از آن دو لفظ دو معنی داشته باشد و از این دو معنی معنایی

که فعلاً مقصود نیست با معنای لفظ دیگر متناسب باشد .

و الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان . (النجم) دو معنی دارد

یکی گیاه و دیگری ستاره . معنی ستاره با شمس و قمر متناسب است اما (گیاه) که با شمس و قمر متناسب نیست مورد نظر است .

ارصاد : پیش از فاصله از فقره و یا پیش از قافیه از بیت چیزی آورند که بر فاصله یا قافیه دلالت کند به

شرط اینکه حرف روی مشخص باشد . **ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا أنفسهم یظلمون** .

توجیه : یعنی کلام را طوری می آورند که احتمال دو معنی متضاد در آن هست (مدح و ذم)

خاط لی عمرو قباءً لیت عینیه سواء

قلت شعراً لیس یدری أمدیح أم هجاء

مشاکله: تعبیر کردن از چیزی با لفظی که مختص آن نیست بر طریق مجاورت. تعلم ما فی نفسی و لا أعلم ما فی نفسک. (نفس) خاص

غیر خداست اما چون در مجاورت با ذات انسانی قرار گرفته است ، بر طرق مشاکله اطلاق آن بر ذات مقدس صحیح است .

عکس: در کلام جزئی را بر جزء دیگر مقدم دارند سپس جزء مؤخر را مقدم و مقدم را مؤخر نمایند .

کلام الملوک ملوک الکلام . عادات السادات سادات العادات .

یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی .

رجوع : متکلم ابتدا سخنی می گوید بعد بر می گردد و سخن خود را نقض می کند .

قف بالذبار التي لم یعفها القدم بلی و غیرها الأرواح و الدیم (المطر)

توریه : همان ایهام است . آوردن لفظی با دو معنی قریب و بعید که معنی بعید مورد نظر است .

۱- توریه مجرده : چیزی از مناسبات معنی قریب و بعید با آن ذکر نمی شود .

الرّحمن علی العرش استوی . (استقرار - استولی)

۲- توریه مرشحه : چیزی از مناسبات معنی قریب با آن ذکر می شود .

و السماء بئینها بأید . (دست قدرت)

۳- توریه مبینه : چیزی از مناسبات معنی بعید با آن ذکر می شود .

براستی که نه هم بازی تو بودم من تو شوخ دیده مگس بین که می کند بازی

(لعب - بازی)

استخدام : از لفظی که دو معنی دارد یکی اراده می شود و از ضمیر راجع به آن معنی دیگرش را اراده می کنند . یا دو ضمیری که

راجع به آن لفظ است ، از یک ضمیر معنایی و از ضمیر دیگر معنای دیگر اراده می شود .

و من شهد منکم الشهر فلیصمه . (ه) = ماه رمضان

لف و نشر : آوردن دو لفظ و دو معنی که هر معنی مختص به یک لفظ باشد . اگر معنی اول برای لفظ اول باشد ، لف و نشر مرتب گویند و اگر معنی دوم برای لفظ اول باشد ، لف و نشر مشوش است .

۱- لف و نشر مرتب :

و من رحمته جعل اللیل و النهار لکم لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضل الله . (لتسکنوا فی اللیل و لتبتغوا من النهار)

۲- لف و نشر مختلط : و لحظه و محیاه و قامتة بدر الدجی و قضیب البان و الراح

تفریق : متکلم بین دو چیز که از یک نوع هستند جدایی می اندازد یا حکم به مابینت آن دو می کند در صفات و احوال آنها .

و ما یستوی البحرانِ هذا عذبُ فراتٍ سائغٌ شراؤه و هذا ملحٌ أجاجُ . (قرآن کریم)

تقسیم : آنست که چند چیز با یک چیز دارای اجزاء را ذکر کنند و بعد متعلق هر یک از اجزاء را علی التبعین به صاحبش مرتبط سازند .

جان و دلی داشتیم حاصل ملک وجود غمزه ی تو آن ستد عشوہ ی تو این گرفت

تجرید : از امری به اعتباری که دارد امر دیگری مثل امر اول انتزاع می کنند .

۱- تجرید به واسطه (من) : لی من فلان صدیقٌ حمیمٌ . یعنی فلان شخص در دوستی آنقدر گرم است که صدیق حمیم دیگری مثل خودش

می توان انتزاع کرد.

۲- تجرید به واسطه (باء) : لئن سألتَ زیداً لتسألنَّ بهِ البحرِ . منظور از ابر بخشش زید است که بحری متصف به جود مثل خودش

از وی انتزاع می شود .

۳- تجرید به واسطه (فی) : لَهُمْ فِيهَا دَارٌ خَلْدٌ . برای کفار در جهنم دار خلد است .

مبالغه : متکلم بلوغ صفتی را ادعا می کند که از شدت و ضعف در حد محال و مستبعد است . (تبلیغ - اغراق - غلو)

تبلیغ : ادعایی که عقلاً ممکن است اما عادتاً ممنوع است .

غلو : ادعایی که عقلاً و عادتاً محال است .

مذهب کلامی : متکلم در سخن نظم یا نثر خود برای اثبات مدعای خود احتجاج کلامی بکار می برد .

لئن كانَ فيهما آلهةٌ إلاَّ اللهَ لفسدتا .

حسن تعلیل : برای صفتی علتی مناسب با آن که در حقیقت و واقع علت آن صفت نباشد ادعا می شود مبنی بر اعتباری لطیف و تخیلی نغز و بدیع .

لم يحك بنائلك السحاب و إنما حُمَّت به فصبيها الرخصاء

(ابر در بخشش مثل تو نیست اما به خاطر حسد نسبت به عطاء تو تب کرده است و خیس عرق

شده است .)

تفریع : اثبات حکمی برای متعلق امری بعد از اثبات آن برای متعلق دیگرش .

احلامکم لسقام الجهل شافيةٌ کما دمانکم تشفی من الکلبِ

(ای اهل بیت ! عقلتان مرض جهالت را درمان می کند . همانطور خون شما شفا دهنده ی مبتلای به بداء

الکلب و جنون است .)

تأکید المدح بما یشبه الذم : بعد از مدح چیزی آورند که ابتدا مثل ذم است ولی چون دقت شود تأکید

مدح اول است .)

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سَيُفْهَمُ بَيْنَ فُلُولٍ مِنْ قِرَاعِ الْكُتَائِبِ

تأکید الذم بما يشبه المدح : شنونده ابتدا خیال می کند که مدح است اما بعداً متوجه می شود که ذم است

لَا خَيْرَ فِيهِ إِلَّا إِنَّهُ يُسَىُّ إِلَى مَنْ أَحْسَنَ

استتباع : ممدوحی را طوری مدح کنند که به تبع آن مدح ، مدح دیگر حاصل شود .

نَهَبَتْ مِنَ الْأَعْمَارِ مَا قَدْ حَوَيْتَهُ لَهَيْتِ الدُّنْيَا بِأَنَّكَ خَالِدٌ

ادماج : معنایی را درج می کنند در غرضی که کلام بخاطر آن سوق داده شده است به شرط اینکه ادخال آن معنی به طریق اشاره باشد نه تصریح .

أَقْلِبُ فِيهِ أَجْفَانِي كَأَنِّي أَعَدُّ بِهَا عَلَى الدَّهْرِ الذُّنُوبَا

(بسیار پلکهای چشم خود را در این شب بر هم می گذارم و باز می کنم گویی گناهان روزگار نسبت به خود را می شمارم .) (منظور اصلی درازی شب است)

تجاهل العارف: متکلم نسبت به مطلبی که آن را می داند اظهار بی اطلاعی می کند .

أَلْمَعُ بَرَقَ سِرِّي أَمْ ضَوْءُ مَصْبَاحِ

القول بالموجب: متکلم لفظی را که در کلام غیر واقع شده است و دارای دو معنی است حمل کند بر معنایی غیر آنچه او اراده کرده است .

وَقَالُوا قَدْ صَفَتْ مِنَّا قُلُوبًا فَقَدْ صَدَقُوا وَلَكِنْ عَنِ وِدَادِي

الهزل الذي يُراد به الجدّ: کلام را بصورت هزل آورند ولی در واقع مراد جد است .

أَإِذَا مَا تَمِيمِيُّ اتَاكَ مَفَاخِرًا فَقُلْ عَدُّ عَن ذَا كَيْفٍ أَكُلُّكَ بِالضَّبِّ

منابع و مأخذ:

- ۱- تفتازانی، سعدالدین، مختصر المعانی، انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۹، (ه.ق.)
- ۲- تفتازانی، سعد الدین، المطول
- ۳- هاشمی، سید أحمد، جواهر البلاغة، انتشارات واریان.
- ۴- بلاغة الواضحة
- ۵- رجائی، محمد خلیل، معالم البلاغة، انتشارات شهید بهشتی.
- ۶- جرجانی، عبد القاهر، اسرار البلاغة، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱
- ۷- نصیریان، ید الله، علوم بلاغت، انتشارات دانشگاه پیام نور.

شناسنامه:

موضوع: فصاحت و بلاغت (معانی، بیان، بدیع)

نگارنده: لطیف امینی

مدرک: فوق لیسانس زبان و ادبیات عرب

شهرستان محل تدریس: گیلان غرب

تاریخ نگارش: شهریور ماه ۱۳۸۴ ه. ش

ویراستار: لطیف امینی

حروف چین: لطیف امینی

طرح روی جلد: لطیف امینی

لطیف امینی گیلانغرب